



جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم)

پدیدآورده (ها) : طارمی، حجة الاسلام حسن
علوم قرآن و حدیث :: سفینه :: بهار 1391 - شماره 34 (علمی-ترویجی)
از 145 تا 169
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/970711>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 04/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم)

حسن طارمی*

چکیده

نگارنده سه معنا برای کلمه اخباری بیان می‌کند: یکی معنای قرن چهارم که تمام مورخان از جمله طبری سنی و برقی امامی را در برمی‌گیرد. دوم اطلاق کلی که هر محدثی را شامل می‌شود و مانند صدوق و مجلسی و حرّ عاملی. سوم جریانی که در برابر علم اصول فقه ایستاده که در طول قرن یازدهم تا سیزدهم بر حوزه‌های شیعی اثرگذار بودند. این دوره با مولی محمد امین استرآبادی آغاز شده و به شیخ یوسف بحرانی پایان می‌گیرد. نگارنده که آرای استرآبادی را بر اساس کتابش "الفوائد المدینه" بررسی و گزارش می‌کند، بر آن است که میرزا مهدی اصفهانی به عنوان شاگرد میرزا محمد حسین نایینی نظام معرفتی فقهاتی داشته و نمی‌توان او را اخباری به معنای سوم دانست.

کلیدواژه‌ها: اخباری / اصولی / استرآبادی، محمد امین / بحرانی، یوسف / وحید بهبهانی، محمد باقر / اصفهانی، میرزا مهدی.

*. دانشیار دانشنامه جهان اسلام.

اشاره‌ای کوتاه

دربارهٔ عالم جلیل‌القدر، مرحوم میرزامهدی غروی اصفهانی، به‌ویژه در سه دههٔ اخیر، مقالات و آثار متعددی از جوانب مختلف، نفیاً و اثباتاً، طبع و نشر شده‌است. در اینکه وی مؤسس و دست‌کم ارائه‌کننده منظومه‌ای در معرفت دینی بوده که غالباً با دو عنوان مکتب معارفی خراسان و مکتب تفکیک شناخته می‌شود، اختلافی نیست؛ اما دربارهٔ مشرب فقهی اصولی او، با عنایت به این واقعیت که وی از شاگردان میرزا مرحوم میرزامحمد حسین نائینی بوده، پرسشهایی مطرح است. ازجمله پرسشها نسبت وی با مکتب اخباری است. پرسش این است که آیا مرحوم میرزامهدی اصفهانی در زمرهٔ اخباریون است یا از اصولیین به‌شمار می‌آید. بدین منظور و برای داشتن تصویری روشن از اخباریون و دست‌یافتن به پاسخی صحیح، مطالبی که در نوشتهٔ پیش‌رو تقدیم می‌شود، فراهم آمده‌است. اصل مطالب برای جمعی از اصحاب علم و تحقیق عرضه شده و پس از استخراج از نوار، به صورت مقاله درآمده است. از طرفی، نبود تصویر واقعگرا از جریان معروف به اخباری، اقتضا می‌کند در این باره نیز سخن گفته شود.^۱ براین اساس، در ابتدا معانی و مرادفات مختلفی که واژه اخباری می‌تواند داشته باشد را از نظر گذرانده‌ایم و پس از بیان معانی سه‌گانهٔ آن، نحوهٔ شکل‌گیری مکتب اخباری و آموزه‌های اصلی و فرعی آنان را بیان کرده و سپس نگرش مرحوم میرزای اصفهانی را دربارهٔ این مکتب مشخص

۱. در سال ۱۳۹۰ کتابی با عنوان اخبارگیری (تاریخ و عقاید) نوشتهٔ آقای ابراهیم بهشتی از سوی دانشگاه ادیان و مذاهب قم منتشر شده‌است که حاوی مباحث تفصیلی دربارهٔ تاریخ و آرای اخباریان و نقد آنهاست. این مباحث پیش از انتشار آن کتاب ارائه شده و بنابراین ناگزیر از طرح مقدماتی تاریخ و آراء اخباریان بوده‌ایم؛ ضمن آنکه در پاره‌ای از نقدهای آن کتاب مناقشاتی نیز مطرح است.

کرده‌ایم. بدین ترتیب آنچه در این گفتارها بدان پرداخته شده، هم گزارشی است از فرایند شکل‌گیری مکتب اخباری و هم معرفی آرای اخباریان، و به‌قدرِ وسع و مجال، نقد و ارزیابی آنها و هم بررسی آرای میرزاهمدی اصفهانی است در مقولاتِ موردِ التفات اخباریان.

ضرورت ورود به بحث

ورود به بحث از اخباریان در مجموعه بررسیهای مرتبط با میرزا مهدی اصفهانی، به این دلیل لازم است که گاهی شنیده می‌شود میان مرحوم میرزای اصفهانی و اخباریان نسبتی برقرار شده است. حال باید بررسی نمود که آیا این نسبت درست است یا نه. اگر بخواهیم دربارهٔ اخباری بحث کنیم، واژهٔ اخباری را از سه منظر می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم و دربارهٔ آن گفتگو کنیم: یکی اینکه اخباری یعنی چه و این اصطلاح چه دلالت‌هایی دارد؛ دوم اینکه یک جریان فکری و اندیشگی را به نام اخباری شناسایی کنیم؛ سوم اینکه به عنوان یک امر واقع خارجی، آیا ما مصداق‌های اخباری داشته‌ایم یا نه. میان این سه نگاه طبعاً هم‌پوشانی وجود دارد، بدین معنا که اندیشه اخباری اندیشه‌ای است که جوهرش یکی از معانی اصطلاحی اخباری است و گروه اخباری گروهی است حامل اندیشهٔ اخباری.

دربارهٔ مراد از اصطلاح، ما سه اطلاق برای کلمهٔ اخباری داریم: یک اطلاق قدیم داریم که مورخان را اخباری می‌گفتند؛ یعنی وقتی که دربارهٔ طبری گفته می‌شود اخباری بوده یا دربارهٔ ابو عبدالله برقی پدر ابو جعفر برقی صاحب محاسن، تعبیر اخباری به کار می‌رود مراد این است که این دو فرد مورخ بوده‌اند. اساساً دورهٔ اول تاریخ‌نگاری اسلامی دورهٔ اخباری‌هاست. طبری را نگاه کنید، دستمایهٔ او برای تنظیم کتاب تاریخش روایت است. پس به آنها می‌گویند اخباری و شاید تا قرن چهارم فقط این معنا کاربرد رایج واژهٔ اخباری بوده باشد. اولین مدرسه یا اولین سنت

در تاریخ‌نگاری اسلامی، سنت اخباری است، یعنی سنت خبر است و هنوز روش تحلیل و نقد و امثال ذلک مطرح نبوده است.

در میان اهل تسنن معروف‌ترین اخباریها ابوجعفر طبری (متوفی ۳۱۰) و در میان شیعیان ابوعبدالله برقی (متوفی حدود ۲۲۰) و شخصیت متقدم بر او ابان بن عثمان از شاگردان امام صادق علیه السلام، بوده‌اند. مؤلف مشهورترین کتاب تاریخ کربلا به نام مقتل الحسین، ابومخنف لوطین یحیی است که او نیز یک اخباری است. در هر صورت، این اصطلاح اخباری ربطی به معنایی که امروزه مطرح است ندارد، بلکه آنها مورخ بوده‌اند و فرقی ندارد که خبر از معصوم باشد یا غیرمعصوم. مثلاً ابان بن عثمان تاریخ خود را از امام صادق روایت کرده و ابومخنف از چند نفر از جمله امام باقر علیه السلام روایت کرده، چه در مقتلش چه در تاریخش؛ اما طبری از کتب و اشخاص دیگر. پس اشتراک لفظ در ذهنمان باشد و اشتباه نکنیم.^۱

یک اطلاق دیگر این است که ما به هرکسی که معتقد باشد معرفت دینی را باید از اخبار یعنی احادیث گرفت اخباری می‌گوئیم. معرفت دینی که می‌گوئیم اعم از کلام (شامل اعتقادات و مباحث معرفتی) و فقه و اخلاق است و به تعبیر دیگر هر سه شاخه را دربرمی‌گیرد. این تقسیم سه‌گانه با این فرض است که ما سه محور برای معرفت دینی قائل شویم، یعنی دست‌کم بخش عمده معرفت دینی اینهاست؛ هرچند مرحوم علامه مجلسی تلاش کرده بخشی از طبیعیات را هم وارد معرفت دینی کند، اما حجم معرفت دینی، یعنی حجم داده‌هایی که در آن حوزه‌ها در اختیار است، اندک است.^۲ اما در حوزه کلام و اخلاق و فقه، خدا را سپاس که ما گنجینه

۱. برای بحث تفصیلی سنت «اخبار» در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی محمدرضا ناجی، مقاله «تاریخ و تاریخ‌نگاری، بخش ۳: تاریخ‌نگاری اسلامی»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۶، ص ۱۰۲۹۸.
۲. مجلسی در مقدمه بحار (ج ۱، ص ۵) می‌گوید: «وَمِنْ الْفَوَائِدِ الطَّرِيقَةُ لِكِتَابِنَا اِشْتِمَالُهُ عَلَي كُتُبِ وَاَبْوَابِ كَثِيرَةٍ الْفَوَائِدِ، جَمَّةُ الْعَوَائِدِ، اَهْمَلُهَا مَوْلُفُوا اصْحَابِنَا رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يُفَرِّدُوا لَهَا كِتَابًا وَلَا بَابًا يَكْتَابُ الْعَدْلُ وَ الْمَعَاد... وَ كِتَابِ السَّمَاءِ وَ الْعَالَمِ الْمَشْتَمِلِ عَلَي اَحْوَالِ الْعُنَاصِرِ وَالْمَوَالِدِ وَ غَيْرِهَا...»؛ آنگاه مجموعه روایات

بزرگی در اختیار داریم. حال به کسانی که برای کسب معرفت دینی قائل به این بودند که باید به سراغ اخبار - به مثابه منبع داده‌های معتبر و حجت، که لاجرم شامل قرآن نیز می‌شود - رفت، اخباری می‌گفتند. این اصطلاح تقریباً از قرن ششم رایج شده بود.

در اینجا لازم است نکته‌هایی را توضیح دهیم. تقریباً نزد همگان این امر مسلم بوده است که قرآن منبع معرفت دینی است و اختلافی در این نبوده که برای قرآن شأن غیر معرفتی قائل نبوده‌اند. اما یک اختلافی در میان مسلمانها، چه اهل تسنن چه شیعه (البته شیعه کمتر)، وجود داشته و آن اینکه آیا برای معرفت دینی، چه کلام و چه فقه و چه اخلاق، باید سراغ اخبار برویم یا نه. این سؤال هم جنبه نظری داشته، بدین معنا که آیا سنت پیامبر ﷺ منبع معرفت دینی هست یا نه، و هم جنبه واقع‌گرایانه داشته، بدین معنا که آیا سنت آن حضرت به دست ما رسیده است یا نه. این اختلاف در میان اهل سنت خیلی بیشتر از شیعیان بوده است و حتی شاید بتوان گفت که شیعیان، منبع معرفت دینی بودن سنت را مسلم می‌دانسته‌اند. از آغاز قرن دوم که کتابت حدیث در میان پیروان مکتب خلافت شروع شد و منع روایت و کتابت آن برداشته شد، مهم‌ترین بحث اختلافی میان دو جریان فقهی اهل سنت، یعنی حنفی و شافعی، بر سر این موضوع بوده است. شافعی بنیان‌گذار و سامان‌دهنده نظریه حجیت خبر واحد در امور دینی است در عالم اسلام، و در این امر، به ویژه در برابر حنفی‌ها ایستاد.^۱ البته حنفی‌ها اصل اعتبار و حجیت دینی سنت پیامبر را پذیرفته بودند ولی می‌گفتند خیلی از این احادیث جعلی‌اند و ما نمی‌توانیم به آنها استناد کنیم. معروف است که ابوحنیفه گفته بود من فقط ۱۷

«مرتبط با این موضوع را در مجلد چهاردهم (از جلد ۵۴ تا ۶۳ چاپ جدید) گردآوری کرده و توضیحات فراوانی داده است. ضمناً تصریح کرده که پیش از او کسی به این مهم نپرداخته بوده است: «هذا مما لم يسبقني إليه أحد من علمائنا والمخالفين» (ج ۵۴، ص ۲).

۱. در این باره نک: حسن طارمی‌راد، «خبر واحد» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۱۶۳۱۶۱.



حدیث را قبول دارم. در حوزه کلام هم همین بحث بین اشعری‌ها و معتزلی‌ها بود. در واقع، اختلاف آنها برمی‌گشت به اینکه متن خبر نبوی (نه قرآن) آیا معرفت‌آفرین است یا نه. معتزلی‌ها چندان اعتنایی به حدیث نداشتند، اما اشعری بر این نظر بود که باید مباحث اعتقادی را براساس حدیث سامان داد. البته اینها غیر از اهل حدیث‌اند که در استناد به حدیث بسی جدی‌تر و به تعبیر رایج، حداکثری‌تر از اشاعره هستند. این را یادآوری کردم که معلوم شود در میان اهل سنت هم در مسأله مواجهه با حدیث اختلاف جدی بوده است.

در شیعه، می‌توان این‌طور گفت که در فقه، از نظر استناد به سنت، یعنی احادیث پیامبر اکرم و امامان علیهم‌السلام، اختلاف نبوده؛ برعکس، در کلام اختلاف وجود داشته است؛ یعنی همه قبول داشتند و دارند که منبع معرفت فقهی قرآن و حدیث است. ولی در کلام اختلاف بوده است. کسانی مثل شیخ کلینی و ابن بابویه معروف به شیخ صدوق، سامان معرفت دینی را از حدیث گرفته بودند، کسانی هم مثل سید مرتضی علم‌الهدی، میزان احادیثی را که در بحث معرفت دینی وارد می‌کردند و به آن استناد می‌جستند کم بود، شیخ مفید بینابین بود و شیخ طوسی حتی بیش از مفید به حدیث اهتمام داشت. بر این اساس، در این موضع هیچ اشکالی ندارد که کسی را اخباری بگویند و منظورشان این باشد که منظومه معرفت نظری دینی را مبتنی بر حدیث سامان داده است. این نسبت، نه تنها احساس منفی ایجاد نمی‌کند، بلکه باعث فخر و مباهات نیز هست.^۱

۱. نمونه شیخ صدوق از همین منظر جالب توجه است. وی رئیس‌المحدثین و از اعظم فقهاست و کمتر از او با عنوان متکلم یاد می‌شود، اما نیم‌نگاهی به کتاب التوحید او نشان می‌دهد که وی در مباحث کلامی رایج زمانه‌اش ورود داشته و با این باور که معرفت دینی در حوزه مباحث اعتقادی باید مستند به احادیث حجت‌های الهی باشد. وی کتاب التوحید را بر پایه اخبار موجود در منابع مقدم مثل بصائر الدرجات، محسن و کافی به نگارش درآمده است. عبارت او در آغاز کتاب بسیار نکته‌آموز است: «آنچه مرا به تألیف این کتاب برانگیخت این بود که دیدم گروهی از مخالفان ما (مقصود وی هم متکلمان معتزلی و هم برخی از متکلمان اشعری است) ما را به تشبیه و جبر متهم می‌کنند و چهره مذهب را مخدوش جلوه می‌دهند و چه بسا مانع

مرحوم مولی محسن فیض، که خود در فقه از ارکان اخباریان است، این نگاه را چنین به تصویر کشیده است:

قد عَلِمْتُ أَنَّ انْخِصَارَ طَرِيقِ مَعْرِفَةِ عُلُومِ الشَّرِيعَةِ، اَصُولِيَّةٌ كَانَتْ او فُرُوعِيَّةً، فِي الرِّوَايَةِ عَنْ اَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَدَمَ جَوَازِ التَّمَسُّكِ فِي شَيْءٍ مِنْهَا اِلَى الْمَقْدَمَاتِ الْجَدَلِيَّةِ وَ الْاِسْتِنْبَاطَاتِ الظَّنِّيَّةِ، كَانَ مِنْ شَعَارِ مُتَقَدِّمِي اَصْحَابِنَا، اَصْحَابِ الْاِثْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. (فیض کاشانی، سفینه النجاة، ص ۱۰۲)

پس دانستی که منحصر بودن راه شناخت دانشهای دین چه اصول (عقاید و معارف) و چه فروع به روایت از اهل بیت علیهم السلام و روانبودن تمسک در هیچ یک از این امور به مقدمات جدلی و استنباطات ظنی، شعار (و سیره) متقدمان از اصحاب ما، یعنی اصحاب امامان بوده است، درود خدا بر ایشان.

مجلسی نیز در اول بحار الانوار همین بیان را دارد. ایشان می گوید:

«فَأَيُّقُنْتُ بِفَضْلِهِ وَ إِهْلَامِهِ تَعَالَى أَنَّ زُلَالَ الْعِلْمِ لَا يَنْفَعُ إِلَّا إِذَا أُخِذَ مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ نَبَعَتْ عَنْ يَتَابِيعِ الْوَحْيِ وَ الْإِهْلَامِ، وَ أَنَّ الْحِكْمَةَ لَا تَنْجَعُ إِذَا لَمْ تُؤْخَذْ مِنْ نَوَامِيسِ الدِّينِ وَ مَعَاqِلِ الْاِتِّمَامِ...». (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲)

کنه حرف او همین است که مستند معرفت دینی در همه حوزه ها فقط بیانات حجج الاهی است؛ چیز دیگری نمی گوید.

دیگر اینکه منظور از اخبار فقط خبر امام نیست بَلْ مَنْ هُوَ الْحُجَّةُ. اولین حجت قرآن است و بعد پیامبر. پیامبر اولین حجت خبری ماست و ایشان علی بن ابیطالب

← پیوستن مردم به دین حق می شوند. سبب این امر آن است که آنان با اخباری [از امامان ما] مواجه شده اند که تفسیرش را نمی دانند و معانی بلند آنها را نمی شناسند (ابن بابویه، التوحید، ص ۱۸۱۷؛ برای بحثی تفصیلی درباره این کتاب نک: حسین هوشنگی، «التوحید» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، ص ۴۰۵۴۰۱).



را خلیفه خودش در همه شئون، از جمله همین کارکرد و سمت معرفی کرده و سپس زنجیره امامان شیعه تکمیل شده است. بنابراین منظور این گروه فقط اخبار اهل البیت علیهم السلام نیست. در اثبات این نگرش، اگر بخواهیم دلیلی بیان کنیم، یکی از دلایل فراوان، حدیث شریف ثقلین است. از این دلیل قاطع اگر بخواهیم صرف نظر کنیم، مجموعه آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به حضرت علی علیه السلام فرمودند نشان از اعتبار قطعی اظهارات علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و بر عصمتشان دلالت می کند.

البته قرائنی حاکی از آن است که از همان روزگار شکل گیری نظام کلامی و استنباطی شیعه و واری و ارزیابی و نقد مجموعه های اخبار، کسانی بوده اند که همه اخبار را می پذیرفتند. اینان در تقابل با بزرگان علمای شیعه قرار گرفته بودند و در چند امر جزئی بروز و ظهور داشتند. عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض، که آن را در حدود ۵۶۰ در پاسخ یک کتاب ضد شیعی نوشته، از این افراد با عنوان اخباریه (در مقابل اصولیه) نام می برد و معمولاً در کنار آنان حشویه را هم ذکر می کند، تا معلوم شود که اینها در ارزیابی اخبار دچار ضعف اند.^۱ این کاربرد ربطی به معنای دوم مورد نظر ما ندارد و قطعاً مشایخ متقدم شیعه مشمول این وصف نیستند. به تعبیر دیگر، اخباری در معنای دوم آن، ممکن است در قبول خبر اهل دقت نباشد و هرچه را که عنوان خبر دارد تأیید کند یا برعکس، خبر را از حیث صحت و سقم و سلامت متن و امثال آن بسنجد و سپس به قبول یا رد آن اقدام کند. بزرگانی چون صدوق و استادانش در کلینی از این گروه بوده اند.

این نکته نیز گفتنی است که برخی از اخباری ها، مثل فیض کاشانی، قدری حداکثری تر هستند، مثلاً می گویند وقتی به خبر مراجعه کنیم کانه به قرآن هم مراجعه کرده ایم؛ چون خبر بسط و تفصیل قرآن است: چون که صد آمد نود هم

۱. النقض، صفحات متعدد (نک: فهرست جماعات و مذاهب، ص ۷۰۳). احتمالاً آنچه که شهرستانی در الملل و النحل (ج ۱، ص ۱۴۷) مطرح کرده و جماعتی از شیعه را اخباری نامیده، به قرینه، مقابل معتزله قرار داده است، مراد او از این افراد، همین کسان بوده اند که مانند حشویه اخبار را بدون بررسی می پذیرفته اند (نیز نک: ص ۹۶۹۵).

پیش ماست. این را مرحوم فیض در المحجة البیضاء^۱ دارد. در جاهای دیگر هم به این نگرش خود اشاره کرده است؛ اما در اینجا نظر او به نفی قرآن نیست، بلکه نظر او این است که منبع معرفت دینی، خبری است که حجت است، چه قرآن و چه کلامی که هم ارز قرآن است، با این ملاحظه که باید «خبر درست» بودنش احراز شود.

پیش از آنکه به اصطلاح سوم بپردازم، چون نقطه عزیمت جریان اخباری فقهی همین رهیافتی است که مطرح شد، اشاره به برخی از شخصیتها و نگرشهای اخباری از این منظر می تواند سودمند باشد. همچنین لازم است اشاره کنیم که خرده گیریها و انتقادهایی که به اخباریان شده، ابتدا از جانب فلاسفه نبوده، بلکه بیشتر از جانب اصولیون بوده است و در دوره های اخیر تا حدودی طرفداران گرایش فلسفی نیز از آنان انتقاد کرده اند. مثلاً فیض فیلسوف - عارف است و اخباری هم هست. ملاصدرا فیلسوف - عارف اخباری است، یعنی هم یک دستگاه فلسفی دارد و هم معتقد است که منبع معرفت دینی قرآن و عترت است. (شیرازی، ج ۱، ص ۸۷) ضمناً به کسانی مثل مرحوم محمدباقر مجلسی و شیخ حر عاملی، محدث هم گفته اند، اما اینها اخباری هستند. شیخ حر قطعاً اخباری است. مرحوم مجلسی اخباری میانه رو است. برخی پژوهشگران بر این نظر رفته اند که مجلسی اصولی بوده است. (نک: ملکی میانجی) اما به نظر ما مرحوم مجلسی علاوه بر نگرش پیشگفته، در فقه به اخباریان در معنای سوم آن، نزدیک تر است، شیخ حر نیز اخباری به همین معنای سوم آن است، فیض نیز اخباری است. او در مقابله با بحث اجتهاد رساله حق الیقین را نوشته است. در عین حال، مرحوم شیخ انصاری اصرار دارد که مجلسی را با تمام تکریمی که از او می کند محدث بگوید. (انصاری، ج ۱، ص ۲۱۰، ۳۳۳، ۳۳۹) علمای دیگر

۱. عبارت فیض این است: «این قطعی است که پیامبر اکرم جانشینی خود را به قرآن و عترتش سپرد و به امت سفارش اکید فرمود که به این دو تمسک جویند... (و این دوجدایی ناپذیرند) و معنای جدایی ناپذیری این دو از هم آن است که دانش قرآن نزد اهل بیت علیهم السلام است؛ پس هرکسی به عترت رسول الله تمسک جوید قطعاً به قرآن و عترت متمسک شده است (ج ۱، ص ۱۹۳).



هم همین‌طور، اصرار دارند که به مرحوم مجلسی محدث بگویند، شاید به این دلیل که نمی‌خواسته‌اند او در شمار اخباریان بیاورند. ولی خود او رساله‌ای دارد که در آن رساله می‌گوید نظر من در مواجهه با دو جریان اجتهاد و اخبار «بین» است که گرایش خودش به اخباری بودن را در آنجا بیان می‌کند. بعدها علمای اخباری، از جمله مرحوم شیخ یوسف بحرانی در مقدمه دوم الحقائق الناضرة، او را در سلوک طریق اجتهاد و اخباری، میانه‌رو دانستند. (بحرانی، الحقائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۵۱۴)^۱

به‌طور کلی، محدث شأش این است که حدیث را روایت کند و حداکثر توضیح بدهد. اما اخباری یک قدم جلوتر است؛ چرا که احادیث را سامان می‌دهد، یعنی استنباط می‌کند. رابطه فقه با حدیث رابطه بنا و مصالح است. فقیه از حدیث به عنوان مصالح، برای سازمان دادن به فقه استفاده می‌کند و هر چقدر هم پیشتر می‌رویم فقیه مداخله‌اش در موضوع دادن به حدیث بیشتر می‌شود، از آن‌رو که موضوعات و نگرشهای جدید پیش آمده‌است. مثلاً شیخ حر یک فقیه است و وسائل الشیعه (نام کامل آن: تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة) را به عنوان کتاب فقهی نوشته‌است، این کتاب همه‌اش حدیث است ولی سامان‌دهی آن در یک نظام فقهی، از شیخ حر عاملی است. لذا سامان‌دهی ایشان خیلی متفاوت است با سامان‌دهی کلینی در قرن چهارم. چون پرسشها جدید است، رهیافتها جدید است، نگاه‌ها جدید است. پس ایشان احادیث را، به ترتیب فقهی و حتی با عناوین حاکی از فتوای خودش، سامان‌دهی کرده‌است. در واقع، اینها محدث محض نیستند، بلکه فقهای اخباری هستند. به تعبیر دیگر، تفاوت است میان داده و داده پردازش شده. فقیه اخباری داده‌ها را پردازش و استنباط می‌کند. عنوان محدث شامل یک طیف است، از راویان حدیث تا نقادان سندی و متنی آن. اخباریان یک قدم از محدث

۱. مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب دیگرش الدرّة النجفیة (ص ۱۶۵) ضمن اشاره به وقوع اختلاف بین مجتهدان و اخباریان در نحوه مواجهه با اخبار و در شماری از مسائل اصولی، از مرحوم مجلسی با وصف «متأخری المجتهدین» یاد کرده و سپس افزوده است که مجلسی در مواجهه با اخبار راه میانه (طریقاً وسطی من القولین) را برگزیده است.

جلوترند. همین جا دربارهٔ مرحوم میرزامهدی اصفهانی یادآور شوم که ایشان فقط حدیث نقل نکرده و حتی حدیث را هم فقط پالایش نکرده، بلکه بالاتر از این انجام داده و آمده است بر پایهٔ احادیث، یک منظومهٔ معرفتی ارائه کرده که پاسخ خیلی از سؤالها را برای مخاطبان دربردارد.

به مطلب بازگردیم. طبق تعریف دوم، اخباری قائل به کسب معرفت دینی از «خبر» است. اما اصطلاح اخباری که الان منفی و مذموم شده، اخباری در معنای سوم آن است. در این معنا اخباری در مقابل اصولی و مجتهد قرار می‌گیرد؛ یعنی اخباری جریانی است که می‌گوید این علم اصول فقه که تا قرن دهم بوده، غلط است. طبق این بیان، اخباری جریانی است در فضای فقه که مقابلهٔ خیلی جدی دارد با اصولیان و مجتهدان؛ مجتهدانی مانند محقق حلی، علامه حلی، و حتی شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن‌ادریس حلی. اینها را که نام بردیم وقتی جلوتر می‌آییم به شهیدین می‌رسیم، یعنی جریان اجتهاد در جبل عامل. برآیند این جریانه‌ها بعد از مهاجرت علما از جبل عامل به اصفهان، می‌شود مکتب اصفهان یعنی بزرگترین و مهم‌ترین مکتب فقهی شیعه در قرن دهم و یازدهم. پس جریان اخباری نوع سوم در مقابل این رهیافت فقهی ایستاده و تأثیرش را در اصفهان و سپس در نجف گذاشته است. اخباریان یک جریان کاملاً تأثیرگذار بودند و دو قرن بر مجموعهٔ مراکز تعلیمی شیعی سیطره داشتند، یعنی از آغاز قرن یازدهم شروع شد و تا ۱۲۰۰ استمرار پیدا کرد و در اوج بود. تمام فقهای اول قرن سیزدهم که بعداً اصولی شدند ابتدا اخباری و از شاگردان شیخ یوسف بحرانی بودند. اگر وحید بهبهانی بر جریان اخباری فائق نمی‌آمد اینها همه اخباری می‌ماندند. علامه بحر العلوم، شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطا، نراقی پدر و پسر، میرزا ابوالقاسم قمی و ... همهٔ اینها چهره‌های بزرگی در فقه ما هستند و در قرن سیزدهم در اوج‌اند. اینها همه اول در مکتب اخباری درس می‌خواندند، یعنی در فقه اخباری درس می‌خواندند که با وحید بهبهانی جریان عوض شد و صحنه تغییر یافت.



به این ترتیب، این جریان سوم موضعش یک جریان فقهی است در مقابل اصولی و مجتهد. اینها یک نقدی داشتند بر اصول فقه، یعنی برای نظام استنباط فقهی روش دیگری را مطرح می‌کردند. البته نقطه عزیمت مؤسس این جریان، همان معنای دوم بود، اما آنچه اتفاق افتاد و جریان شد، اخباری به معنای سوم بود.

باری، فقیه اخباری سخنش در این است که همان‌طور که فقه، علی‌القاعده، بر پایه داده‌های دینی شکل می‌گیرد یا باید این‌گونه باشد، اصول استنباط فقه را نیز باید از احادیث (داده‌های دینی) اخذ کرد و جایز نیست و کسی حق ندارد از جانب خودش قاعده‌سازی کند. مباحث الفاظ، اصطلاحات اجماع و قیاس و اصل برائت و امثال اینها، همه را باید کنار گذاشت؛ چرا که برآمده از متن روایات نیستند. به علاوه، روی آوردن به این اصطلاحات ممکن است در اصل استنباطات فقهی نیز اثر بگذارد. این جریان اخباری در مقابل اصولی است و قصدش آن بوده که منطق استنباط فقه را از دل حدیث استخراج کند. مرحوم فیض همین کار را کرده، شیخ حر عاملی هم همین کار را در مقیاسی محدودتر انجام داده، علامه مجلسی نیز مختصری در این زمینه فراهم آورده است. اگر کتاب مجلسی، بحارالانوار، را نگاه کنید در کتاب العلم، عنوان باب ۳۲ این است: «ما یُمكن أَنْ یُسْتَنْبَطَ مِنَ الْآیَاتِ وَالْاِخْبَارِ مِنْ مُتَفَرِّقَاتِ مَسَائِلِ اَصُولِ الْفَقْهِ». باب خیلی مهمی است که ایشان مجموعه‌ای از آیات و اخبار را که حاوی اصول و قواعد استنباط - و البته عمدتاً قواعد فقه - است و نظام استنباط فقهی را سامان‌دهی می‌کند، گردآورده و در پایان وعده داده که در آخرین جلد کتابش، همه آنچه را در این خصوص وارد شده جمع کند، که ظاهراً موفق به این کار نشد. مرحوم فیض کتابی دارد به نام لاصلیه که مشتمل است بر قواعد استنباط بر پایه قرآن و حدیث.

این‌ها معتقد بودند که اصول فقه رایجی که علامه حلی را عَلمِ اصلیش می‌دانستند، از اهل سنت گرفته شده است. به این ترتیب، تبلور فکر اخباری در این جریان سوم خودش را نشان داد. به همین دلیل به نظر می‌رسد نیاز به توضیح بیشتر

داشته باشد؛ ولی در آن جریانی که کلام و به طور کلی مسائل معرفتی را از اخبار گرفته، سنت جدی نداشته ایم. به تعبیر دقیق تر، آن رهیافت پس از شیخ صدوق استمرار نیافت.

دوره ی اخباری گری (به معنای سوم) با مولی محمدامین استرآبادی شروع می شود و با شیخ یوسف بحرانی تمام می شود. محمدامین استرآبادی، از علمای قرن دهم و یازدهم است و در ۱۰۳۶ از دنیا رفته است. وی ابتدا در شیراز درس خوانده، سپس به نجف رفته و مدارج عالی تحصیلی را طی کرده است. او شاگرد دو فقیه بزرگ مکتب نجف و جبل عامل بوده یعنی صاحب معالم، حسن بن زین الدین، فرزند شهید ثانی، و خواهرزاده ی او سید محمد صاحب مدارک، نوه شهید ثانی. این دو فقیه بزرگ که هم سن و دایی و خواهرزاده هم هستند، هر دو در نجف درس خوانده اند و شاگرد مقدس / محقق اردبیلی بوده اند. پنج سال در نجف بودند، بعد برگشتند به جبل عامل. دو کتاب خیلی مهم دارند و هر دو به نام کتابشان شناخته می شوند. یکی معالم از حسن بن زین الدین که هنوز هم کتاب درسی است؛ کتابی است نام تمام در فقه، که بخش اول یا مقدمه آن در اصول فقه است که در حوزه ها می خوانند و مؤلف آن به صاحب معالم مشهور است؛ دومی مدارک الاحکام که شرحی است بر شرایع الاسلام، از سید محمد عاملی؛ کتاب خیلی قوی ای است و در قبول احادیث، به ویژه در صورت اعراض مشهور، مشی خاصی هم دارد. اینها هر دو شاگرد مقدس اردبیلی بودند.

بعد از وفات مقدس اردبیلی (۹۹۳) استرآبادی حدود بیست سال دیگر در نجف بوده و احتمالاً از برخی اختلافات که در موضوع جانشینی اردبیلی پیش آمد، اطلاع داشته و سرانجام در حدود سال ۱۰۱۳ به حجاز رفته است. آن موقع در حجاز و به ویژه مدینه، شیعیان صاحب اقتداری حضور داشته اند؛ حتی یک خانواده شیعی هم در آن موقع در مدینه حکومت می کردند. به علاوه، جامعه شیعیان مدینه از حمایت سلاطین قطب شاهی هند برخوردار بودند و همین امر

موجب رواج تعلیم آثار شیعی و مهاجرت شماری از علما از قلمرو عثمانی به آنجا شد. باری، استرآبادی شخصیت درس خوانده و آدم خیلی دانشمندی است و بخصوص به آثار علمای اهل تسنن خیلی واقف است. وی کتابی دارد به نام دانشنامه شاهی که آن را در سالهای اقامت در مدینه و پس از تألیف الفوائدالمدنیة، نگاشته و به سلطان محمد قطب شاه، از شاهان سلسله شیعی قطب شاهی هند تقدیم کرده است. در مقدمه کتاب، پس از تمجید از سلاطین قطب شاهی به سبب اهتمام ایشان به رواج «تعلیم و تعلم احادیث منقولہ به طریق ائمة طاهره علیهم افضل الصلوة والسلام من الملک العلّام در حرمین شریفین» که «سرایت به بلاد ایران» نیز کرده است، بیان می کند که چون سلطان، شخصیتی دانش دوست است و در «حداث سنّ و عنفوان شباب» از «صفات ملکّیة علمیّه» برخوردار شده است، «در خاطر وی (یعنی استرآبادی) گذشته که انموذجی از غوامض مسائل حکمیّه و کلامیّه و منطقیّه و اصولیّه و غریبه جمع کند» و آن را با چند دعای مأثور که «در کتب معتمده صحیحّه از ائمة طاهره علیهم السلام نقل شده» به پایان برد. آنگاه توضیح داده که چون الفت سلطان به «لغت فارسی» بیش از «لغت عربی» است، مؤلف زبان فارسی را برای کتاب برگزیده و افزوده است که «این رساله در طریقه خاصه - یعنی شیعیان - به منزله کتاب اربعین فخر رازی است در طریقه عامه» و به همان قیاس، در چهل فایده سامان یافته است.

فواید کتاب، که پاره ای از آنها، از جمله فایده اولی و فایده هفدهم و فایده سی و هفتم، در تبیین مسلک و رویکرد اخباری است، حاوی مباحث سنگین فلسفی و کلامی است؛ از قبیل: بحث از وجود ذهنی، معقول ثانی، نفس الامر، جعل بسیط و مرکب، علم و حیات باری تعالی، چند مسأله منطقی، صفات ذات و صفات فعل، تقدم علم الهی بر مشیت و اراده و مسأله قضا و قدر و حسن و قبح ذاتی افعال و اتفاق نظر «فلاسفه و امامیه و متنزه» در این مسأله اخیر. وی در این مباحث، غالباً به آرای خواجه نصیرالدین طوسی - که با احترام بسیار از او یاد می کند - و قطب الدین

رازی التفات و اعتنای جدی دارد و به اظهارات جلال‌الدین دوانی و دشتکی با دیده انتقاد می‌نگرد و منشأ آن را کم‌اطلاعی و عدم دقت می‌داند. یکی از نکات جالب توجه کتاب، توصیه‌های آموزشی اوست که کدام یک از منابع حکمی و کلامی و منطقی باید خوانده شود و کدام منابع از اعتبار لازم برخوردار نیستند. این کتاب به تنهایی می‌تواند معرف شخصیت علمی استرآبادی و تزلّع او در مباحث منطقی و فلسفی و کلامی باشد.^۱

مرحوم استاد شهید مطهری از آیت الله بروجردی (رضوان الله علیه) مطالبی نقل کرده‌اند که شواهد آن در حرفهای استرآبادی پیدا نمی‌شود. ایشان در سخنرانی اجتهاد در اسلام در نقد مبانی و روش اخباریان از قول آقای بروجردی این احتمال را پیش کشیده‌اند که «پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد». البته آقای مطهری خودشان در تأیید این سخن تردید کرده و گفته‌اند «من خودم تاکنون به مدرکی برنخورده‌ام و بعید می‌دانم این فکر حسی در آن وقت از شرق به غرب آمده باشد». (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۱۶۹) نمی‌دانیم چرا آقای بروجردی این مطلب را فرموده‌اند، زیرا هیچ شاهی بر آشنایی آن علما با جریانهای فلسفی و فکری غربی نداریم. امروزه، پژوهشگران درباره اولین آشنایی جهان اسلام، با فلسفه جدید غرب، با هیئت جدید و ابزارهای نجومی و با تحولات ریاضی و امثال آن مطالبی را مطرح کرده‌اند؛ اما کتابهای استرآبادی چیزی از این حرفها نشان نمی‌دهد. کتابهای او کاملاً سنتی است و در افق سنتی تعلیمی آن عصر نوشته شده‌است.

محمدامین استرآبادی در مکه با عالم رجالیه مهاجر از نجف به نام میرزا محمد استرآبادی آشنا می‌شود. وی از شاگردان مبرز محقق اردبیلی بوده و پس از وفات استادش نجف را ترک کرده و در مکه اقامت گزیده بود. مقام علمی او را غالباً تأیید

۱. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های کشور وجود دارد (ازجمله نک: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۲۱۱۵۷۶).



کرده و برخی گفته‌اند که گویا از اینکه استادش در پاسخ سؤال کنندگان از جانشین علمی استاد، دو تن دیگر از شاگردان را نام برده بود، رنجیده و به همان علت به حجاز رفته بود.^۱ میرزا محمد استرآبادی سه کتاب رجالی مهم دارد: رجال صغیر، متوسط و کبیر، که این آخرین با عنوان منهج المقال شناخته می‌شود و از کتابهای خیلی مهم رجال است. محمد امین استرآبادی که قاعدتاً میرزا محمد را از دوره نجف می‌شناخته، بیش از ده سال نزد وی حدیث خوانده و در واقع در این دوره با منابع حدیث آشنا شده است.^۲ در حوزه نجف، بیشتر فقه و اصول خوانده بوده است، به قول خودش اصول عضدی را خوانده بود. اما در اینجا با حدیث آشنا می‌شود، یعنی یک توجهی پیدا می‌کند و به این واقعیت متذکر می‌شود که «احادیث ما گنجینه است». این مسئله برای خودش خیلی مهم است. این را در مکه متوجه شده است نه در نجف. ایشان درباره سهم غیرقابل انکار ملا محمد استرآبادی در روی آوری خودش به حدیث می‌گوید: «نوبت به اعلم العلماء المتأخرین رسید ... پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را به فقیر تعلیم کردند [اشاره کردند] که احیای طریقه اخباریین بکن و شبهاتی که معارضه با آن طریقه دارد، رفع آن شبهات بکن.» (استرآبادی، دانشنامه شاهی، فایده اول) منظور میرزا محمد استرآبادی این بوده که وی روش کلینی و صدوق و محدثان را برگزیند، یعنی اخباریون به همان معنای

۱. برای شرح حال او نک: آقابزرگ تهرانی، ج ۵، ص ۴۹۷؛ تفرشی، ج ۴، ص ۲۷۹ (تفرشی در معرفی او می‌نویسد: خدا بر درازای عمر او بیفزاید و شرفش را افزون کند. او فقیهی است متکلم و از ثقات و زاهدان و عابدان این طایفه. در دانش رجال و حدیث و تفسیر به درجه‌ای از تحقیق رسیده که برتر از آن تصور نمی‌شود. پیش از این در عتبه مقدسه غروی سلام‌خدا بر ساکن این مقام شریف اقامت داشت و اینک مجاور بیت‌الله الحرام شده است). این نحو از تکریم شائبه ریاست‌خواهی و رنجیدگی از نایل‌نشدن به مقام جانشینی مقدس اردبیلی را تضعیف می‌کند.

۲. در دانشنامه شاهی، فایده اول، به مناسبت گزارش روند شکل‌گیری جریانها و گرایشهای علمی در میان بزرگان علمای شیعه، از میرزا محمد استرآبادی این‌گونه یاد می‌کند: «تا آنکه نوبت به اعلم العلماء المتأخرین فی الحدیث و علم الرجال، و اورعهم استاد الكل فی الكل، میرزا محمد استرآبادی نور الله مرقدہ الشریف رسید». این تعبیر حاکی از باور او به مقام علمی و تقوایی استرآبادی است.

دومی که توضیح داده شد؛ آنان که حدیث را منبع معرفت دینی می دانستند، در همه ابعاد آن. اما ملا محمد امین تأکید را بر اصول فقه - و به تبع آن فقه - می گذارد و می گوید علمای ما اصول و قواعد استنباط را از اصول اهل سنت اقتباس کرده و اصول فقه را درست کرده اند. وی برای اثبات ادعای خود الفوائد المدنیه را می نویسد و سپس چند فایده از دانشنامه شاهی را نیز به همین بحث اختصاص می دهد. در فایده اول دانشنامه می نویسد:

«فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از علمای آن فنون اخذ کرده بودم، چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فرو می بردم و تضرع به درگاه رب العزه می کردم و توسل به ارواح مقدسه اصحاب عصمت می جستیم و مجدداً رجوع به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه می کردم، از روی کمال تعمق و تأمل؛ تا آنکه به توفیق رب العزه و برکات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین به اشاره لازم الاطاعه امثال نمودم به تألیف فواید مدینه...»

او البته نگفته است که آن «اشاره لازم الاطاعه» از چه کسی بوده است و اینکه آیا آن اشاره حاوی پیام ایجابی بوده که وی به تدوین اصول استنباط براساس منابع دین پردازد، یا پیام سلبی هم داشته و از او خواسته شده بوده است که به نفی سیره متقدمان از اصولیین اقدام کند. در هر صورت، گزارش او از شکل گیری اصول فقه و کلام شیعه و فاصله گرفتن علمای مذهب از روش اخباریان متقدم، درخور تأمل و درنگ است. او علت اصلی این رهیافت را خرده گیریهای می داند که در قرن چهارم از جانب مخالفان صورت می گرفت:

«وَسَمِعْتُ مِنْ بَعْضِ الْمَشَائِخِ أَنَّهُ لَمَّا عَيَّرَتْ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْعَامَةِ أَصْحَابَنَا بِأَنَّهُ لَيْسَتْ لَكُمْ فُنٌّ كَلَامٍ مَدُونٍ وَلَا أَصُولٍ فَقَهٍ كَذَلِكَ وَلَا فِقْهٍ مُسْتَنْبَطٍ وَلَيْسَ عِنْدَكُمْ إِلَّا الرُّوَايَاتُ الْمُنْقُولَةُ عَنْ أُمَّتِكُمْ، تَصَدَّى جَمَاعَةٌ مِنْ مُتَأَخَّرِي أَصْحَابِنَا لِرَفْعِ ذَلِكَ فَصَنَفُوا الْفُنُونَ الثَّلَاثَةَ عَلَى الْوَجْهِ الْمُشَاهَدِ» (الفوائد

المدنیه، ص ۷۷)

می‌گوید: «از یکی از مشایخ شیندم که یک عده از علمای اهل سنت اصحاب ما را سرزنش کردند که شما کلام مدون ندارید، شما اصول فقه مدون ندارید، شما فقه مستنبط ندارید و فقط یک تعداد روایات منقوله از امامانتان دارید (یعنی فقط یک مجموعه روایی دارید)؛ لذا یک عده از علمای متأخر اصحاب ما تلاش کردند که این نقیصه را بر طرف کنند، لذا آمدند و فنون ثلاثه یعنی همین سه فن کلام، فقه و اصول فقه را - به این صورتی که هست - درست کردند.

در دانشنامه، تاریخ را از نقطه‌ای دورتر آغاز می‌کند و جریانهای علمی ناظر به «معرفت خصوصیات مبدأ و معاد» را به متکلمان و مشائین و اشراقیین و صوفیه و اخباریین تقسیم می‌کند، با این بیان:

افاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند: یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را متکلمین می‌گویند که فن کلام را تصنیف کرده‌اند از روی افکار عقلیه...؛ طایفه دیگر این التزام نکرده‌اند و ایشان را حکمای مشائین می‌گویند... . یک فرقه دیگر تحصیل این مقام به ریاضت کرده‌اند؛ پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را صوفیه می‌گویند و طایفه‌ای التزام این نکرده‌اند و ایشان را حکمای اشراقیین می‌گویند... . فرقه سوم تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله که ممکن باشد عادتاً که عقل در او غلط کند متمسک به احادیث اصحاب عصمت شوند و ایشان را اخباریین می‌گویند و اصحاب ائمه طاهره علیهم الصلوٰة والسلام همگی این طریق را داشتند.

این فقره متضمن یک تقسیم کلی است که با التفات به آنچه در جهان اسلام روی

داده بیان شده است. درواقع، استرآبادی جریانهای معرفت‌شناسی عالم اسلام را به مثابه مصداقی از یک رهیافت کلی در جامعه بشری مورد بررسی قرار می‌دهد. به این ترتیب او متکلمان و صوفیه را کسانی می‌داند که خود را ملتزم به رعایت جانب اصحاب وحی می‌دانسته‌اند. آنگاه نقد او بر این دو طایفه آن است که در حوزه‌ای ورود کردند که عقل عادتاً در آن خطا می‌کند و در آن حوزه به عقول خود متکی شده‌اند. به تعبیر دیگر، چون این دو طایفه خود را ملتزم به رعایت داده‌های دینی می‌دانسته‌اند، راهی جز مراجعه به حاملان علم دین - به تعبیر او اصحاب عصمت - نداشته‌اند و در این مرحله دچار خطا شده‌اند.

شاید به نظر برسد که استرآبادی در اینجا همه اهتمام خود را متوجه معرفت نظری کرده و کاری به حوزه رفتار (فقه و اصول آن) نداشته است، اما عبارات بعدی نشان می‌دهد که سخن او بیشتر معطوف به اصول فقه و فقه است: «ائمه علیهم السلام ایشان را نهی کرده بودند از فن کلام و از فن اصول فقه که از روی انظار عقلیه تدوین شده و هم چنین از فن فقه که از روی استنباطات ظنیه تدوین شده، از این جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسک به کلام اصحاب عصمت».

البته، نباید از نظر دور داشت که بحث او ناظر به حوزه‌ای است که به اعتقاد او عقل عادتاً در آن خطا می‌کند. این نکته گاهی در نقد اخباریان مغفول واقع شده است.

استرآبادی در ادامه سخن خود، این مدعا را پیش می‌کشد که امامان شیعه علیهم السلام «تعلیم فن کلام و فن اصول فقه و فقه به اصحاب خود کرده‌اند و آن فن در کثیری از مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامه تدوین آن کرده‌اند». اصحاب امامان نیز آنچه را که ایشان آموخته بودند به امر ایشان در کتب خود تدوین کردند تا شیعه «اهل بیت در عقاید و اعمال به آن رجوع کنند». مدعای بعدی او این است که آن کتب (یعنی تألیفات اصحاب ائمه) به طریق تواتر به متأخران (و از همه نامورتر کلینی) رسید و کتاب کافی که ثقة الاسلام کلینی تألیف کرده است مشتمل است بر فنون ثلاثه (کلام،



اصول فقه و فقه).

ادعای سوم استرآبادی وقوع یک کژراهه ناشی از غفلت، در این مقطع از تاریخ فکری شیعه است. به نظر او با ظهور دو دانشمند بزرگ، یکی محمدبن احمدبن جنید و دیگری حسن بن علی بن ابی عقیل عُمّانی، که به دلیل سیطره نظام «تعلیم و تعلّم به طریقه عامه» و مهارت نداشتن این دو تن در «فن اصول فقه و فن کلام که از ائمه علیهم السلام منقول است»، روش ترکیبی شکل گرفت و این «اختیار طریقه مرکبه از طریقه اخباریین و طریقه عامه کردند و بنای اجتهادات فقیه بر آن نهادند».^۱ آنگاه «شیخ مفید رحمه الله علیه از روی غفلت و حسن ظن به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه به همان روش ترکیبی روی آورد و از اینجا علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین». پس از شیخ مفید، دو شخصیت برجسته شیعه، سید مرتضی علم الهدی و محمدبن حسن طوسی نیز همان روش را ادامه دادند و «آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شد تا نوبت به علامه المصباح و المغارب، علامه حلی رحمه الله رسید» که تبحر وی در علوم بیش از پیشینیان بود و «ایشان طریقه مرکبه را در کتب کلامیه و اصولیه بسط بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه بنابراین طریقه مرکبه نهادند». در این میان، علامه حلی یک اقدام دیگر هم انجام داد و آن اینکه به سبک علمای اهل سنت، از روی غفلت، «احادیث کتب طائفه محقه را به اقسام اربعه تقسیم کرد، با آنکه علم الهدی و رئیس الطائفه و ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق و دیگران به صراحت گفته اند که طایفه محقه بر صحت این احادیث اجماع کرده اند».^۲

۱. دو دانشمندی که او نام برده است، یکی محمدبن احمدبن جنید ابوعلی اسکافی و دیگری حسن بن علی بن ابی عقیل، دو فقیه متقدم امامیه و مشهور به «قدیمین» هستند و چون در پاره ای مسائل کلامی و فقهی آرای متفاوتی داشته اند و درباره ابن جنیه مشهور بوده که وی به قیاس عمل می کرده است؛ از همان زمان، ضمن آنکه بر جلالت قدر و وثاقتشان تأکید می شده، در برخورد با آرایشان مراقبت می کرده اند؛ مثلاً شیخ مفید در نقد برخی از آرای آن دو رساله هایی نوشته بوده است (نک: نجاشی، شماره ۱۰۰ و ۱۰۴۷).

۲. در بررسی این دعاوی گفته خواهد شد که این تقسیم از آن استاد علامه حلی بوده است.

نقل این فقرات بیشتر بدان منظور بود که سیر بحث استرآبادی از رهیافت کلیّ ابتدای معرفت دینی بر اخبار اهل عصمت تا متمرکز شدن وی بر مباحث اصول فقه نمایانده شود. هر چهار ادعای او درخور بحث و نقد است، اما در این مجال، در مقام نقل اظهارات و آرای او هستیم. او مدعی است که امامان شیعه، پیروان خود را از آموختن کلام و اصول فقه و فقه برآمده از آن اصول منع کرده‌اند؛ مدعی است کتب حدیث شیعه به تواتر در هر مرحله‌ای روایت شده و کتاب کافی برآیند این تواتر است؛ مدعی است بزرگان شیعه چون مفید و مرتضی و طوسی، بی‌آنکه بدانند، به سیره دو دانشمندی سلوک کردند که در اجتهاد فقهی تحت تأثیر مذاهب عامه بودند و نهایتاً مدعی است که تنويع چهارگانه حدیث را علامه حلی صورت داد و حال آنکه نقطه عزیمت در حدیث شیعه با نقطه عزیمت در حدیث اهل سنت متفاوت بوده‌است. حاصل این کار آن شد که فقه و اصول آن در شیعه بر مسیری ناصواب حرکت کرد.

ما فعلاً نمی‌خواهیم داوری کنیم و اجمالاً می‌گوییم که در بررسی تاریخ فقه شیعه، ما مدافع علمایمان هستیم. به عقیده ما سامان‌یابی آثار اصولی و فقهی، به سبکی نو در قرن چهارم فقط به این سبب نبود که عده‌ای بگویند شما کلام ندارید، فقه ندارید و اصول استنباط فقه هم ندارید و علما دست به کار شوند و با گریته‌برداری از علمای عامه، کتاب اصول تألیف کنند. اما استرآبادی می‌گوید که تمام میراث علمی ما از اوایل قرن چهارم این‌طور درست شده‌است، یعنی کتابهای اصول فقه چون الذریعة، عُدّة الاصول، معارج الاصول، مبادئ الوصول، و... همه با این سمتگیری تألیف شده و حتی فقها هم با همین رویکرد به اجتهاد و تألیف پرداختند. وی در فواید‌المدنیة نیز همین تأکیدها را دارد:

وَعَقَلُوا عَنْ نَهْيِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اصْحَابَهُمْ عَنْ تَعَلُّمِ فَنِّ الْكَلَامِ الْمُبْتَنِيِّ عَلَى الْاَفْكَارِ الْعَقْلِيَّةِ وَ اَمْرِهِمْ بِتَعَلُّمِ فَنِّ الْكَلَامِ الْمَسْمُوعِ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ عَنْ الْقَوَاعِدِ الْاَصُولِيَّةِ الْفَقْهِيَّةِ غَيْرِ الْمَسْمُوعَةِ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَذَلِكَ عَنْ الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ

الاجتهادية...

در اینجا لازم است اشاره‌ای به اجمال درباره‌ی روش علمای شیعه در صورت‌بندی علوم اسلامی داشته باشیم. به‌طور کلی، این حرف درستی است که ما در اصول فقه قطعاً ساختارمان را از اهل سنت گرفته‌ایم، ولی از زمان وحید بهبهانی، و بعد از او با ظهور شخصیتی موهوب و بی‌نظیر، یعنی شیخ اعظم انصاری، اصول فقه ما چنان قوت یافته است که اهل سنت به گرد آن هم نمی‌رسند. در بررسی‌های تاریخ فقه و اصول توضیح داده می‌شود که اصول فقه اولیه ما به لحاظ ساختار، نه محتوا، کاملاً تحت تأثیر اولین اصول رایج بوده است. این، البته غیر از آن بحثی است که بعضی علمای ما می‌گویند اولین مصنف علم اصول امام باقر (علیه السلام) بوده است. آن بحث باید در جای دیگر پیگیری شود. اما اینکه اصول فقه به شکل رسمی تدوین شده باشد اولین اصول مدون از آن شافعی است به نام الرسالة. ما می‌توانیم نشان دهیم که بخش عمده سرفصل‌های آن کتاب در عده‌ی اصول شیخ طوسی هست، و قبل از آن در الذریعة الی اصول الشریعة علم الهدی هست. ولی این مشابهت و اقتباس اشکالی ندارد، بلکه خود یکی از امتیازات است. توضیح اینکه: هر علمی ورود و خروجی دارد. مباحث باید دسته‌بندی شود و از کلی به جزئی و از اصلی به فرعی صورت‌بندی گردد. علم اصول نیز به عنوان منطق استنباط و منطق فهم فقهی بالاخره باید توسط افرادی سامان می‌یافت. کار امامان ما که ساماندهی علوم نبوده است، بلکه آن بزرگواران اصول و شیوه‌ها را تعلیم می‌دادند، و اگر اشتباهی بود راهنمایی می‌کردند. حالا در اینکه برای عمل استنباط فقهی نیاز به یک چهارچوب مشخصی داریم، تردیدی نیست. در پیدا کردن این چهارچوب عالمان مکتب خلافت از ما زودتر نیاز پیدا کردند و بنابراین زودتر به آن اقدام کردند. آنان خیلی سریع و از زمان ابوبکر، و نه از قرن دوم، شروع کردند. در جلد اول تاریخ فقه و فقها^۱ آورده‌ایم که بنیان‌گذار رأی و اجتهاد ابوبکر است و پس از او فقهای تابعین و

۱. کتاب تاریخ فقه و فقها نگاشته حسن طارمی است که از سوی دانشگاه پیام نور چاپ شده است.

نسلهای بعدی به سازماندهی و بسط و تفصیل پرداختند. علمای ما به تدریج در قرن چهارم شروع به ساماندهی فقه و سپس اصول آن کردند. این ساماندهی هم در صورت‌بندی و عناوین بحث و هم در شماری از مباحث، تحت تأثیر اهل سنت بوده است. اینکه چرا آن بزرگان این راه را رفتند و از قالبها و انگاره‌های رایج بهره بردند، بحثی مفصل می‌طلبد و به استقلال باید آن را ارزیابی کرد؛ به‌ویژه آنکه ایشان روشهای نادرست، از جمله قیاس، را کنار گذاشتند و برخی مبانی را با اصلاح یا تجدیدنظر و یا همراهی با اصطلاح رایج پذیرفتند (مثل اجماع و خبر واحد). بعضی از مباحث علم اصول، مثل اکثر ابواب مبحث الفاظ نیز ناظر به زبان عربی و قواعد گفتار است که مستقل از معارف مبدأی و معادی است. با این‌همه، استرآبادی به همین اقدام علمای قرن چهارم و پنجم انتقاد کرده است و همان‌طور که گفته شد او نقطه عزیمت را مجموعه معرفت دینی قرار داده، ولی ارزیابیهایش در فقه و در اصول فقه تبلور یافته است و در فقه بیشتر از اصول. حتی می‌توان گفت رهیافت اصلی او کلام و معرفت نظری بوده ولی در مقام نقد و ارزیابی به سراغ فقه و اصول رفته است. او از این پس کاری به معرفت نظری نداشته است؛^۱ کاری که شاید بتوان گفت امثال مجلسی انجام دادند. بعد از مجلسی نیز می‌توانیم نظام معارفی مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی را در همین سیاق بینیم. در هر صورت، نگاهی که استرآبادی داشته، چون معطوف به نقطه عزیمت بوده همه شاخه‌ها را در برمی‌گیرد، ولی محوری را که او شروع کرد فقه بود. او مدعی بود که علمای شیعه تحت تأثیر سیطره علمی اهل سنت قرار گرفته و از آنها تقلید کرده و علم فقه و اصولشان را مبتنی کرده‌اند بر آنچه آنان گفته‌اند. تا زمان علامه حلی کتاب اصول فقه رایج، یکی از کتب علمای اصول اهل سنت به نام شرح عضدی بوده است، یعنی مختصر ابن حاجب با شرح عضدی این کتاب درسی بوده و علامه حلی آمده و یک

۱. گفتنی است که در یکی از فواید دانشنامه مجموعه‌ای از احادیث مرتبط با بحث مشیت و قضا و قدر را بدون توضیح و شرح آورده است.



نسخه شیعی از آن برای اصول استنباط ساخته که اسم آن مبادی الوصول الی علم الاصول است. این الگوبرداری قطعاً از اصول اهل تسنن است یعنی الگوش شرح عضدی بر مختصر ابن حاجب است.

تا اینجا یک گزارش کلی از چگونگی شکل‌گیری جریان اخباری ارائه شد و غرض آن بود که بیان شود چگونه یک اندیشه در یک انگاره فقهی - اصولی متبلور شد. از آن پس به تدریج مبانی اخباریان در استنباط سامان یافت و چند تن از بزرگان ایشان آثاری در این باره تألیف کردند.

پیش از آنکه فهرستی از آرای اخباریان و موارد افتراق آنان با مجتهدان را ارائه و ارزیابی کنیم، و سپس به نقل اظهارات خاص مرحوم میرزامهدی اصفهانی درباره این مکتب فقهی پردازیم، بجاست به یک نکته اساسی توجه دهیم: منظومه معرفتی میرزامهدی اصفهانی به هیچ روی ناظر به مباحث فقهی و اصولی نیست، بلکه ایشان در حوزه معارف نظری (با تسامح می‌توان گفت: کلمه) منظومه‌ای برگرفته از آیات و احادیث ارائه کرده و از حیث سلبی نیز با رویکردهای فلسفی و عرفانی در تقابل بوده است.

فهرست منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین. التوحید. تصحیح سید هاشم حسینی، قم: ۱۳۵۷ ش.
۲. استرآبادی، محمد امین. دانشنامه شاهی. نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۲۱۱۵۷۶.
۳. _____ الفوائد المدنیة، قم: ۱۳۸۲ ش.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الاصول (الرسائل). قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۷ ق.
۵. بحرانی، یوسف بن احمد. الدرّة النجفیّة. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۶. _____ الحدائق الناضرة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۷. تفرشی، مصطفی بن حسین. نقد الرجال. قم: آل البيت، ۱۴۱۸ ق.
۸. تهرانی، آقابزرگ. طبقات اعلام الشیعة. بیروت، ۱۴۳۰ ق.

۹. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. سفینه النجاة. قم: ۱۴۱۲ ق.
۱۰. _____ المحجة البيضاء. تصحيح على اكبر غفارى، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران ۱۳۷۴ ش.
۱۲. شهرستانی، عبد الكريم. الملل و النحل. تصحيح محمد بن فتح الله بدران، قم: ۱۳۶۷ ش.
۱۳. شیرازی، صدر المتألهين. شرح الاصول من الكافي. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. قزوینی، عبد الجلیل. نقض. تصحيح جلال الدين محدث ارموى، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹ ش.
۱۵. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. لبنان: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. مطهری، مرتضی، «اجتهاد در اسلام»، در مجموعه آثار شهید مطهری، قم: ۱۳۸۱ ش.
۱۷. ملکی میانجی، علی. علامه مجلسی اخباری یا اصولی. قم، ۱۳۸۵ ش.
۱۸. نجاشی، احمد بن علی. فهرست اسماء مصنفی الشيعة. تصحيح سيد موسی شبیری زنجانی، قم: ۱۴۰۷ ق.